

مصاحبه‌ی هیئت تحریریه مجله‌ی **New Left Review** با پرواند آبراهامیان / ژانویه - فوریه 2026 / برگردان کاووس بهزادی

چکیده

این مصاحبه با آبراهامیان به بررسی ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران، تحولات تاریخی پس از انقلاب ۱۹۷۹ و جایگاه ایران در نظم جهانی می‌پردازد. آبراهامیان استدلال می‌کند که مداخله‌های خارجی، به‌ویژه جنگ ایران و عراق، در سال‌های نخست به تثبیت حکومت کمک کردند. او همچنین نشان می‌دهد که ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ترکیبی از نهادهای انتخابی و کنترل روحانیت است و قدرت واقعی در نهایت در دست شبکه‌ای از روحانیان و نهادهای امنیتی، به‌ویژه سپاه پاسداران، متمرکز شده است. در ادامه، مصاحبه به سیاست منطقه‌ای ایران، مسئله‌ی برنامه‌ی هسته‌ای و تأثیر تحریم‌های اقتصادی بر جامعه‌ی ایران می‌پردازد و نشان می‌دهد که این تحریم‌ها نقش مهمی در بحران اقتصادی و دگرگونی‌های اجتماعی کشور داشته‌اند. در پایان، آبراهامیان با بررسی وضعیت اپوزیسیون، جامعه‌ی ایرانیان خارج از کشور (دیاسپورای ایرانی) و مسئله‌ی اقلیت‌های قومی، سناریوهای مختلفی برای آینده‌ی ایران مطرح می‌کند و هشدار می‌دهد که در کنار احتمال تغییرات سیاسی، خطر بی‌ثباتی شدید یا حتی فروپاشی ساختار دولت نیز وجود دارد.

تحریریه: ما در مقطعی درباره‌ی ایران گفت‌وگو می‌کنیم که تنش‌های سیاسی و نظامی به سطحی بسیار بالا رسیده است. از یک سو ناوگان نظامی آمریکا در جنوب ایران حضور دارد و از سوی دیگر حکومت با موج تازه‌ای از بازداشت‌های گسترده به سرکوب اعتراض‌ها ادامه می‌دهد. گزارش‌ها حاکی از آن است که در اوج اعتراض‌های هفتم و هشتم ژانویه هزاران نفر کشته شده‌اند. شاید بهتر باشد بحث را با بررسی دشمنان خارجی ایران آغاز کنیم. جنگ ژوئن عملاً آغاز دوره‌ای بود که در آن ایران به‌طور آشکار هدف حملات نظامی قرار گرفت؛ موجی از حملات هوایی و عملیات ترور از سوی اسرائیل و همچنین بمباران گسترده‌ی تأسیسات هسته‌ای توسط ایالات متحده. پرسش این است که اهداف آمریکا و اسرائیل در قبال ایران تا چه اندازه با یکدیگر همسو هستند؟

آبراهامیان: به‌نظر می‌رسد ایالات متحده از همان سال‌های پس از انقلاب ۱۹۷۹ تا حد زیادی سیاست خود درباره‌ی ایران را به اسرائیل واگذار کرده است. پس از قطع روابط دیپلماتیک، دیگر حضور مؤثری از وزارت خارجه‌ی آمریکا در تهران وجود نداشت و در نتیجه جریان اطلاعاتی مستقیمی از داخل کشور به واشینگتن نمی‌رسید. به‌همین دلیل، دولت آمریکا عملاً به این نتیجه رسید که اگر به اطلاعات یا تحلیل سیاسی درباره‌ی ایران نیاز دارد، آن را از تل‌آویو دریافت کند. این وضعیت دهه‌ها ادامه پیدا کرد، به‌جز دوره‌ی کوتاهی در زمان ریاست‌جمهوری باراک اوباما، زمانی که مذاکرات مربوط به توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ در جریان بود.

آن توافق - که به برنامه‌ی جامع اقدام مشترک (برجام) معروف شد - در اسرائیل نگرانی و حتی نوعی هراس ایجاد کرد، زیرا امکان ادامه‌ی فشار حداکثری بر ایران را محدود می‌کرد. بنیامین نتانیاهو برای مقابله با آن حتی به واشینگتن رفت تا علیه این توافق لابی کند. با روی کار آمدن دونالد ترامپ، ایالات متحده بار دیگر به‌همان رویکرد قبلی بازگشت و عملاً سیاست خود را در قبال ایران با دیدگاه‌های اسرائیل هماهنگ کرد. ترامپ در سال ۲۰۱۸ از برجام خارج شد و تحریم‌های بسیار سختی علیه ایران اعمال کرد. دولت بایدن نیز این تحریم‌ها را تا حد زیادی ادامه داد، زیرا نتانیاهو خواهان توافقی نبود که صرفاً مانع دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای شود؛ او اهداف گسترده‌تری را دنبال می‌کرد.

بنابراین پرسش اصلی این است که هدف واقعی سیاست اسرائیل در قبال ایران چیست. سیاستمداران اسرائیلی به‌خوبی می‌دانند که گزینه‌ی «تغییر رژیم» چندان واقع‌بینانه نیست. بدون اشغال نظامی ایران توسط آمریکا، بازگشت سلطنت پهلوی عملاً امکان‌پذیر نیست. گزینه‌ی دیگر می‌تواند کودتایی از سوی سپاه پاسداران باشد، اما چنین سناریویی احتمالاً برای اسرائیل خطرناکتر خواهد بود. به‌همین دلیل به‌نظر می‌رسد هدف واقعی شبیه آن چیزی باشد که در عراق، سوریه و لیبی رخ داد: فروپاشی ساختار دولت.

چنین سناریویی برای ایران فاجعه‌بار خواهد بود و پیامدهای آن برای اروپا نیز بسیار سنگین است، زیرا می‌تواند موج عظیمی از پناهجویان رهسپار اروپا کند؛ همان‌گونه که در مورد کشورهای یادشده رخ داد. البته چنین پیامدی لزوماً مانع سیاست‌های ایالات متحده نمی‌شود، زیرا اگر پیامدهای فروپاشی ایران بیشتر متوجه اروپا باشد تا آمریکا، برای واشینگتن هزینه‌ی مستقیمی نخواهد داشت.

اگر به منشأ شکل‌گیری نظام سیاسی پس از انقلاب بازگردیم و آن را با انقلاب‌های روسیه در سال ۱۹۱۷ و چین در سال ۱۹۴۹ مقایسه کنیم، یکی از تفاوت‌های مهم این است که ایران دوره‌ی طولانی جنگ داخلی را تجربه نکرد. انقلاب روسیه در شرایط فروپاشی نظام تزاری در جریان جنگ جهانی اول شکل گرفت و سپس بیش از چهار سال با جنگ داخلی و مداخله‌ی قدرت‌های متفق روبه‌رو شد. انقلاب چین نیز از دل یک جنگ داخلی طولانی و در کنار آن اشغال ژاپن شکل گرفت و پس از تأسیس جمهوری خلق چین نیز درگیر جنگ با کره شد.

در ایران، کمتر از دو سال پس از تأسیس جمهوری اسلامی، کشور وارد جنگی شد که عراق آغازگر آن بود و قدرت‌های خارجی نیز به اشکال مختلف در آن دخالت داشتند. این جنگ هشت سال ادامه یافت. اگر جنگ داخلی کوتاه‌مدت سال‌های نخست انقلاب را نیز در نظر بگیریم، می‌توان گفت نسبت خشونت خارجی به خشونت داخلی در تجربه‌ی ایران بسیار بیشتر از مواردی مانند روسیه و چین بوده است.

با وجود تفاوت‌های آشکار سیاسی، یک شباهت مهم میان این انقلاب‌ها وجود دارد: مداخله‌ی خارجی در هر سه مورد به تقویت حکومت‌ها منجر شد. دشمنان خارجی تصور می‌کردند دولت‌های جدید بسیار شکننده هستند و به آسانی سقوط خواهند کرد، اما

نتیجه برعکس شد. حتی کسانی که با انقلاب موافق نبودند، برای دفاع از کشور بسیج شدند. این مسئله به‌ویژه در مورد بلشویک‌ها در روسیه صادق بود و در ایران نیز تا حد زیادی متحقق شد.

در سال ۱۹۸۰ دولت تازه‌تأسیس آیت‌الله خمینی هنوز بسیار ضعیف بود و پایه‌های قدرت آن کاملاً تثبیت نشده بود. صدام حسین با تشویق برخی از مشاوران و ژنرال‌های رژیم سابق ایران تصور می‌کرد اگر به ایران حمله کند، نظام جدید به سرعت فرو خواهد پاشید. با این‌حال چنین اتفاقی رخ نداد. ایران دست به ضدحمله زد و بسیاری از جوانانی که حتی علاقه‌ی چندانی به حکومت نداشتند، برای دفاع از شهرهایی مانند خرمشهر داوطلب شدند. این بسیج گسترده در نهایت به تثبیت نظام سیاسی جدید در سال‌های نخست کمک کرد.

با این‌حال، شاید بزرگ‌ترین اشتباه خمینی ادامه دادن جنگ پس از آزادسازی خرمشهر بود. شعارهایی مانند «جنگ، جنگ تا پیروزی» و «راه قدس از کربلا می‌گذرد» به معنای ادامه‌ی جنگ بود. در نتیجه جنگ هشت سال ادامه یافت و خسارت‌های انسانی و اقتصادی سنگینی بر جای گذاشت. این امر در نهایت اعتبار حکومت را تضعیف کرد، زیرا پیروزی قاطعی حاصل نشد و هزینه‌ها بسیار بالا بود. سرانجام خمینی ناچار شد آتش‌بس را بپذیرد؛ تصمیمی که خود او آن را به نوشیدن «جام زهر» تشبیه کرد.

تحریریه: برخلاف روسیه یا چین، نظام سیاسی‌ای که پس از انقلاب ایران شکل گرفت از همان ابتدا دارای نوعی تکثر نهادی بود. ساختار قدرت تنها به یک نهاد محدود نمی‌شد، بلکه چند ستون مختلف داشت: روحانیت، نهادهای انتخابی مانند مجلس و ریاست‌جمهوری، دستگاه قضایی و همچنین نهادهای نظامی. در این چارچوب انتخابات نیز به‌طور منظم برگزار می‌شد، هرچند این انتخابات هیچ‌گاه کاملاً آزاد و بدون محدودیت نبودند. به‌نظر شما این ساختار نتیجه‌ی تصمیم آگاهانه‌ی خمینی و اطرافیانش بود، یا محصول مصالحه‌هایی که در جریان انقلاب بر آن‌ها تحمیل شد؟

آبراهامیان: پاسخ به این پرسش ترکیبی از هر دو عامل است. خمینی سیاستمداری بسیار زیرک بود؛ می‌توان او را ماکیاولیستی، عمل‌گرا یا بسیار حسابگر توصیف کرد. او همیشه دیدگاه‌های واقعی خود را پنهان نگه می‌داشت و به ندرت آشکار می‌کرد که دقیقاً چه در سر دارد. در دوران اقامت در پاریس، درست در آستانه‌ی انقلاب، پیام او بسیار آشکار و فراگیر بود: همه می‌توانند در نظام آینده نقش داشته باشند. او می‌گفت تنها چیزی که می‌خواهیم یک جمهوری اسلامی است، اما قصد نداریم خودمان آن را اداره کنیم؛ ما روحانیانی سالخورده هستیم و پس از پیروزی انقلاب به حوزه‌های علمیه باز خواهیم گشت.

پیش‌نویس اولیه‌ی قانون اساسی جمهوری اسلامی که در پاریس تدوین شده بود، در واقع از قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه الهام گرفته بود. این قانون اساسی عنوان «اسلامی» داشت، اما در اساس نوعی نظام ریاستی قدرتمند در چارچوبی نمایندگی-دموکراتیک بود. با این‌حال، پس از بازگشت خمینی به تهران و استقرار کامل او در رأس قدرت، تصویر متفاوتی از جمهوری اسلامی آشکار شد: جمهوری‌ای که در عمل تحت سیطره‌ی روحانیت قرار داشت.

قانون اساسی نهایی که توسط مجلس خبرگان قانون اساسی تدوین شد بسیار مفصل بود، اما اصل مرکزی آن روشن بود: قدرت واقعی باید در دست روحانیان عالی‌رتبه قرار گیرد. شورای نگهبان - نهادی دوازده‌نفره - نقش مهمی در این ساختار دارد. شش عضو آن روحانیانی هستند که رهبر منصوب می‌کند و شش عضو دیگر حقوقدانانی هستند که رئیس قوه قضائیه معرفی می‌کند و مجلس آن‌ها را تأیید می‌کند؛ البته خود رئیس قوه قضائیه نیز از سوی رهبر منصوب می‌شود. این شورا بر روند قانون‌گذاری نظارت می‌کند و می‌تواند مصوبات مجلس را رد کند. همچنین صلاحیت نامزدهای انتخاباتی را بررسی می‌کند.

شورای نگهبان حتی در انتخاب اعضای مجلس خبرگان - نهادی که وظیفه‌ی انتخاب رهبر را دارد - نیز نقش دارد. بنابراین اگرچه انتخابات برای شهرداران، نمایندگان مجلس و رئیس‌جمهور برگزار می‌شود، اما چارچوب کلی این انتخابات در نهایت تحت نظارت و کنترل روحانیت باقی می‌ماند.

تحریریه: در رأس ساختار قدرت، رابطه‌ی روحانیت با نیروهای نظامی چگونه است؟ آیا سلسله‌مراتب روحانیت بر سپاه پاسداران و ارتش تسلط کامل دارد یا این نهادها استقلال بیشتری دارند؟

پس از آن‌که علی خامنه‌ای در سال ۱۹۸۹ جانشین خمینی شد، به‌طور نظام‌مند تلاش کرد ساختاری ایجاد کند که در آن روحانیت کنترل بیشتری بر سپاه پاسداران داشته باشد. در دفتر رهبری سازوکاری شکل گرفت که بر اساس آن روحانیان بلندپایه بر انتخاب و انتصاب فرماندهان سپاه نظارت می‌کنند. علاوه بر این، روابط اجتماعی و خانوادگی نزدیکی نیز میان خانواده‌های روحانی و فرماندهان سپاه وجود دارد. ازدواج‌های خانوادگی و پیوندهای اجتماعی باعث شده است نوعی درهم‌تنیدگی میان نخبگان مذهبی و فرماندهان سپاه شکل بگیرد. پژوهشی از مهرزاد بروجردی نشان می‌دهد که خانواده‌های حاکم تا چه اندازه به یکدیگر پیوند خورده‌اند. از این نظر، شباهتی جالب میان جمهوری اسلامی و رژیم پهلوی وجود دارد. در دوران شاه نیز حدود پنجاه خانوادگی قدرتمند بخش بزرگی از ساختار قدرت را در اختیار داشتند. امروز نیز تا حدی می‌توان الگوی مشابهی را مشاهده کرد.

تحریریه: آیا فرماندهانی مانند قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه که بعدها ترور شد، در عمل از روحانیت عالی‌رتبه تبعیت می‌کردند؟

آبراهامیان: بله. روحانیان به سلیمانی اعتماد داشتند، زیرا مطمئن بودند که او در نهایت از تصمیم‌هایی که در رأس نظام گرفته می‌شود، تبعیت خواهد کرد. البته او در میدان عمل اختیار زیادی داشت و می‌توانست درباره‌ی مسائل تاکتیکی تصمیم بگیرد، اما تصمیم‌های راهبردی در سطح مرکزی نظام اتخاذ می‌شد.

تحریریه: آیا ارتش و نیروی هوایی نیز تحت همین سطح از کنترل قرار دارند؟

آبراهامیان: حکومت در این زمینه بسیار هوشمندانه عمل کرده است. سپاه پاسداران نوعی سیستم نظارتی در داخل ساختار ارتش ایجاد کرده که شباهتی به نظام کمیسارهای سیاسی دارد. این سازوکار به‌گونه‌ای طراحی شده است که احتمال وقوع کودتا را به

حداقل برساند. برای مثال، سپاه در کنار ساختار رسمی نیروی هوایی، نیروی هوایی خاص خود را نیز دارد. چنین ساختاری شاید از نظر کارایی نظامی چندان مطلوب نباشد، اما احتمال کودتا را بسیار کاهش می‌دهد. در مجموع بعید به نظر می‌رسد بخشی از ارتش بتواند به‌تنهایی کودتایی موفق علیه نظام انجام دهد. اگر چنین تلاشی صورت گیرد، احتمالاً نتیجه‌ی آن بیشتر به جنگ داخلی خواهد آن‌جامید تا تشکیل یک حکومت جدید.

تحریریه: از نظر شمار و گستره، سپاه پاسداران در مقایسه با ارتش چه وضعیتی دارد؟

آبراهامیان: آخرین رقمی که دیده‌ام شمار اعضای سپاه پاسداران را حدود 150 هزار نفر برآورد کرده است. البته این نیرو توسط بسیج نیز پشتیبانی می‌شود؛ سازمانی شبه‌نظامی که داوطلبان مختلفی در آن حضور دارند. با این‌حال، بسیج شامل نوجوانان و حتی افراد سالخورده نیز می‌شود و به معنای دقیق کلمه یک نیروی نظامی حرفه‌ای محسوب نمی‌شود.

ارتش ایران در سال‌های ۱۹۹۰ به‌شدت کوچک شد، زیرا حکومت تلاش می‌کرد منابع مالی بیشتری را به برنامه‌های اجتماعی اختصاص دهد. پس از آن، ارتش به‌تدریج دوباره گسترش یافت. از نظر تعداد نیرو احتمالاً بزرگتر از سپاه است، اما در مجموع ارتش ایران آن‌قدر عظیم نیست که بتوان آن را نیرویی با توانایی گسترده برای گسترش سرزمینی دانست.

تصویری که گاهی ارائه می‌شود - مبنی بر این‌که ایران قدرتی هژمونیک است که قصد تسلط بر منطقه را دارد - تا حد زیادی اغراق‌آمیز است. سپاه پاسداران برای مقابله با اعتراض‌های داخلی تجهیز شده است، اما توانایی آن برای عملیات نظامی گسترده در خارج از کشور محدود است. اگر ایران اشغال شود، این نیروها احتمالاً می‌توانند به شکل جنگ چریکی مقاومت کنند، اما اساساً برای عملیات تهاجمی در کشورهای دیگر طراحی نشده‌اند. تمرکز دفاعی ایران بیشتر بر برنامه‌ی موشکی بوده است تا گسترش قلمرو.

تحریریه: ساختار نیروهای نظامی پس از انقلاب تا چه اندازه ادامه‌ی ساختاری است که در دوران شاه وجود داشت؟

آبراهامیان: در واقع تفاوت‌ها بسیار زیاد است. در دوران شاه، افسران ارتش اغلب از خانواده‌های اشرافی یا طبقات بالای جامعه بودند و حرفه‌ی نظامی را به‌عنوان یک شغل انتخاب می‌کردند. اما فرماندهان نظامی پس از انقلاب، به‌ویژه در سپاه پاسداران، عمدتاً کسانی هستند که تجربه‌ی مستقیم جنگ ایران و عراق را داشته‌اند. نگاه آنان به مفهوم فداکاری و حتی کشتن و کشته شدن تا حد زیادی با روایت رسمی حکومت از انقلاب و جنگ شکل گرفته است.

نکته‌ی جالب این است که بخش بزرگی از جنگ ایران و عراق در عمل توسط ارتش منظم ایران اداره می‌شد، اما اعتبار و مشروعیت سیاسی این جنگ بیشتر نصیب سپاه پاسداران شد. سپاه به‌عنوان «مدافع انقلاب» معرفی شد و همین تصویر باعث شد جایگاه آن در ساختار قدرت تقویت شود.

به‌همین دلیل است که اگر دستور سرکوب صادر شود، این نیروها ممکن است آمادگی بیشتری برای استفاده از خشونت علیه غیرنظامیان داشته باشند. در مقابل، افسران ارتش در دوران شاه چنین آمادگی‌ای نداشتند. شاه نیز به‌همین دلیل هرگز به آنان دستور مسقیم برای کشتن نداد، زیرا می‌دانست چنین دستوری ممکن است پیامدهای خطرناکی داشته باشد.

در ژانویه ۱۹۷۹، درست در آستانه‌ی پیروزی انقلاب، دولت جیمی کارتر ژنرالی به نام رابرت هایزر را به تهران فرستاد تا فرماندهان ارتش ایران را تشویق کند که برای حفظ رژیم دست به اقدام قاطع بزنند. هایزر بعدها اعتراف کرد که به ژنرال‌های ایرانی گفته بود برای سرکوب اعتراض‌ها به تظاهرکنندگان شلیک کنند، اما آن‌ها چنین کاری نکردند.

در مقابل، رهبری کنونی جمهوری اسلامی چنین تردیدی ندارد. اگر بقای نظام در خطر باشد، آماده است از خشونت مرگبار استفاده کند. این یکی از تفاوت‌های اساسی میان رژیم کنونی و حکومت شاه است.

تحریریه: با وجود محدودیت‌های موجود در انتخابات، آیا نمی‌توان گفت که همین انتخابات نوعی تفاوت با ساختارهای کاملاً اقتدارگرا در خاورمیانه ایجاد کرده است؟ برای مثال در انتخابات ریاست‌جمهوری گاهی نتایج غیرقابل پیش‌بینی دیده می‌شود.

آبراهامیان: تا حدی چنین است. حتی رئیس‌جمهور کنونی نیز لزوماً نخستین انتخاب رهبر نبود. در گذشته نیز شاهد نوسان‌هایی در سطح ریاست‌جمهوری بوده‌ایم؛ از محمد خاتمی گرفته تا محمود احمدی‌نژاد، یا چهره‌هایی مانند موسوی. این جابجایی‌ها نشان می‌دهد که فضای سیاسی کاملاً بسته نیست.

با این‌حال، باید توجه داشت که این انتخابات تا حد زیادی نقش سوپاپ اطمینان را ایفا می‌کنند. نظام از طریق اجازه دادن به حضور برخی چهره‌های نسبتاً معتدل یا اصلاح‌طلب می‌تواند بخشی از فشار اجتماعی را تخلیه کند. برای مثال حسن روحانی یک مخالف نظام نبود؛ او محصول خود همین نظام بود، اما توانست بخشی از رأی اصلاح‌طلبان را جذب کند.

همین روزه‌های محدود باعث می‌شود بسیاری از مردم در انتخابات شرکت کنند. اما نکته‌ای که اغلب نادیده گرفته می‌شود این است که هم اصلاح‌طلبان و هم جناح‌های تندرو گاهی تصور می‌کنند سیاست خارجی در دست آن‌هاست. اصلاح‌طلبانی مانند خاتمی یا روحانی گمان می‌کنند می‌توانند با آمریکا مذاکره کنند و مسائل را حل کنند و ایران را دوباره به جامعه‌ی بین‌المللی بازگردانند.

این تصور تا حدی ریشه در نوعی غرور ملی دارد؛ این باور که ایران آن‌قدر کشور مهمی است که سرنوشت خود را کاملاً در دست دارد. احمدی‌نژاد حتی زمانی گفته بود: «من پشت فرمان نشسته‌ام؛ می‌توانم سرعت را زیاد یا کم کنم، حتی می‌توانم دنده عقب بروم.» گویی سرنوشت ایران کاملاً در اختیار اوست.

اما در واقعیت، بسیاری از تصمیم‌های کلان در خارج از ایران شکل می‌گیرند. از این منظر می‌توان گفت واشینگتن پشت فرمان نشسته است، با نقشه‌ی راهی که تل‌آویو ارائه می‌کند. بسیاری از ایرانیان، حتی در میان اصلاح‌طلبان، این واقعیت را نادیده می‌گیرند. وقتی مشکلات پیش می‌آید، آن‌ها سیاستمداران داخلی را مقصر می‌دانند، در حالی که بخش مهمی از تصمیم‌ها در جایی دیگر گرفته می‌شود. به همین دلیل، رؤسای جمهوری که با وعده‌ی فضای سیاسی بازتر و اصلاحات به قدرت می‌رسند، پس از مدتی درمی‌یابند که توانایی آن‌ها برای ایجاد تغییر واقعی بسیار محدود است.

تحریریه: رهبر کنونی جمهوری اسلامی که اکنون نزدیک به چهار دهه در قدرت بود چه ویژگی‌هایی دارد؟

آبراهامیان: خمینی به‌خوبی می‌دانست بخش بزرگی از قدرت او از کاریزمایی ناشی می‌شود که به‌عنوان رهبر انقلاب داشت. او همچنین می‌دانست پس از مرگش این کاریزما دیگر وجود نخواهد داشت و باید به نوعی در قالب نهادهای رسمی تثبیت شود. در سنت اسلامی نیز تجربه‌هایی وجود داشت که نشان می‌داد اگر جانشینی رهبر مشخص نباشد، نظام سیاسی ممکن است دچار شکاف شود. به همین دلیل ساختارهایی ایجاد شد که ظاهراً بسیار کارآمد و حتی جدید به‌نظر می‌رسیدند. اما مشکل این بود که مبنای نظری این ساختار پس از مرگ خمینی دچار بحران شد. نظریه‌ی «ولایت فقیه» بر این فرض استوار است که شایسته‌ترین فرد برای هدایت جامعه روحانی‌ای است که در فقه اسلامی بالاترین تخصص را داشته باشد. در زمان خمینی تنها تعداد بسیار محدودی از روحانیان چنین جایگاهی داشتند. در ابتدا حسینعلی منتظری به‌عنوان جانشین احتمالی خمینی معرفی شده بود. او مرجعی برجسته بود و از نظر فقهی جایگاه بالایی داشت. اما پس از اعتراض به اعدام‌های گسترده‌ی زندانیان سیاسی، با حکومت دچار اختلاف شد و از قدرت کنار گذاشته شد. در نتیجه هنگامی که خمینی در سال ۱۹۸۹ درگذشت، عملاً شخصیتی با همان جایگاه و اعتبار برای جانشینی او وجود نداشت. در نهایت روحانی‌ای از سطح پایین‌تر روحانیت، یعنی علی خامنه‌ای، به‌عنوان رهبر انتخاب شد. خامنه‌ای برخلاف خمینی فاقد کاریزما بود. بنابراین قدرت خود را نه بر اساس اقتدار شخصی، بلکه از طریق ایجاد شبکه‌ای از نهادهای اداری و سیاسی تثبیت کرد. او دستگاهی بوروکراتیک در اطراف خود شکل داد که از افرادی تشکیل شده بود که به او وفادار بودند؛ از اعضای خانواده گرفته تا نزدیکان سیاسی. از این نظر، شباهتی میان خامنه‌ای و استالین دیده می‌شود. استالین نیز در آغاز چهره‌ای چندان برجسته به شمار نمی‌رفت، اما با استفاده از قدرت اداری دبیرخانه‌ی حزب توانست کنترل ساختار قدرت را به دست بگیرد.

تحریریه: آیا پسر رهبر کنونی به‌عنوان جانشین احتمالی او در نظر گرفته شده است؟

آبراهامیان: در این باره اطلاعات دقیقی وجود ندارد. احتمالاً از نظر مشروعیت سیاسی مناسب‌تر آن است که انتخاب رهبر آینده به مجلس خبرگان سپرده شود. اما هر فردی که در نهایت به این مقام برسد، بعید است از نظر نفوذ و اعتبار با خمینی قابل مقایسه باشد.

در مجموع، تمرکز قدرت در دست روحانیت هم نقطه‌ی قوت و هم نقطه‌ی ضعف جمهوری اسلامی بوده است. این تمرکز به حکومت ثبات بخشید، اما در عین حال دامنه‌ی حمایت اجتماعی آن را محدود کرد. در طول سال‌ها، هر گروهی که با اصل حاکمیت روحانیت موافق نبود، به تدریج از عرصه‌ی سیاست کنار گذاشته شد.

در ابتدا سازمان مجاهدین خلق کنار گذاشته شد، سپس مسلمانان لیبرال، بعد اصلاح‌طلبان مذهبی و سرانجام بسیاری از نیروهای سکولار نیز از صحنه‌ی سیاسی حذف شدند. گاهی فراموش می‌شود که سرکوب خشونت‌آمیز اعتراض‌ها در ایران سابقه‌ی طولانی دارد. در سال‌های نخست پس از انقلاب، سازمان مجاهدین خلق یک جنبش اجتماعی واقعی با پایگاه مردمی گسترده، به‌ویژه در میان جوانان، بود. این سازمان رقیب جدی خمینی محسوب می‌شد، زیرا هم اسلامی بود و هم گرایش‌های رادیکال داشت و توانسته بود بخشی از نیروهای لیبرال و مخالفان رژیم شاه را نیز جذب کند. اگر قرار بود تغییری اساسی در ساختار قدرت رخ دهد، احتمالاً همان زمان ممکن بود. مجاهدین خلق در ابتدا حاضر بودند در چارچوب نظام جدید فعالیت کنند، زیرا خمینی را شخصیتی بزرگ می‌دانستند. اما هنگامی که از نامزدی در انتخابات منع شدند، در سال ۱۹۸۱ دست به اعتراض‌های خیابانی زدند. حکومت با خشونت شدید به این اعتراض‌ها پاسخ داد. بسیاری از معترضان، از جمله نوجوانان، در خیابان‌ها کشته شدند. در پاسخ، مجاهدین نیز موجی از ترورهای سیاسی را آغاز کردند که طی آن حدود دو هزار مقام دولتی، از جمله برخی از رهبران ارشد حکومت کشته شدند. پس از آن، حکومت به سراغ حزب توده رفت. این حزب در ابتدا از جمهوری اسلامی حمایت کرده بود، هرچند با برخی سیاست‌های آن موافق نبود... در طول سال‌های بعد، حکومت به تدریج گروه‌های بیشتری را از عرصه‌ی سیاست حذف کرد. بسیاری از تصمیم‌های سیاسی در رأس قدرت بر اساس این منطق گرفته می‌شد: اگر کسی صددرصد با ما نباشد، در واقع علیه ماست.

این رویکرد به تدریج پایگاه اجتماعی حکومت را محدودتر کرد. در نخستین هم‌پرسی پس از انقلاب، حدود نود درصد رأی‌دهندگان از جمهوری اسلامی حمایت کردند. اما امروز برآوردها نشان می‌دهد میزان حمایت اجتماعی از حکومت شاید به حدود پانزده تا بیست درصد کاهش یافته باشد. ایدئولوژی اسلامی جمهوری اسلامی در آغاز انقلاب توان بسیج اجتماعی قابل توجهی داشت؛ نه تنها در داخل ایران، بلکه در بخش‌هایی از خاورمیانه نیز الهام‌بخش برخی جنبش‌ها شد. در کشورهایی مانند عراق، لبنان و یمن نیز گروه‌هایی شکل گرفتند که از نظر شور و تعهد سیاسی، تا حدی یادآور جنبش‌های انقلابی قرن بیستم بودند. با این حال، از همان ابتدا یک محدودیت مهم وجود داشت: ماهیت شیعی انقلاب ایران.

تحریریه: تشیع در جهان اسلام در اقلیت قرار دارد و همین مسئله دامنه‌ی نفوذ ایدئولوژیک انقلاب ایران را محدود می‌کرد.
پرسش این است که آیا در میان نظریه‌پردازان انقلاب ایران تلاشی برای عبور از این شکاف مذهبی و ایجاد نوعی همبستگی فراگیر اسلامی وجود داشت؟

آبراهامیان: در منابعی که دیده‌ام، نشانه‌ی روشنی از چنین تلاشی وجود ندارد. شاید برخی شخصیت‌ها، مانند مهندس بازرگان که نخست‌وزیر دولت موقت بود، به چنین ایده‌ای فکر کرده باشند، اما به‌نظر نمی‌رسد این دیدگاه به‌صورت منسجم مطرح شده باشد. در عوض، نوعی تصور آرمان‌گرایانه وجود داشت که انقلاب ایران می‌تواند همانند انقلاب‌های بزرگ دیگر به یک انقلاب جهانی تبدیل شود. بسیاری از انقلابیون تصور می‌کردند انقلاب اسلامی به‌تدریج در سراسر جهان اسلام گسترش خواهد یافت. خمینی نیز بارها از اسلام به‌عنوان یک مأموریت جهانی یاد می‌کرد. با این‌حال، هنگامی که رهبران انقلاب از «اسلام» سخن می‌گفتند، در عمل اغلب منظورشان تشیع بود. حتی زبان و نمادهای انقلاب نیز بیشتر رنگ‌وبوی شیعی داشت تا اسلامی به معنای عام آن. یکی از مشهورترین شعارهای انقلاب این بود: «هر روز عاشورا، هر ماه محرم، هر جا کربلا». چنین شعاری برای جوامع سنی چندان قابل انتقال نبود. شاید بتوان این وضعیت را نوعی اعتماد به نفس یا حتی غرور شیعی دانست. در فضای سیاسی آن زمان، بسیاری از انقلابیون حتی متوجه نبودند که تا چه اندازه زبان و نمادهایشان رنگ‌وبوی فرقه‌ای دارد.

در سال ۱۹۷۹ در بسیاری از کشورهای منطقه این نگرانی وجود داشت که موجی از انقلاب‌های اسلامی سراسر خاورمیانه را فرا گیرد. اما اگر به شعارها و گفتار انقلاب ایران نگاه کنیم، روشن است که چنین گسترشی چندان محتمل نبود. در عمل، انقلاب ایران بیش از همه در میان جوامع شیعه‌ی منطقه بازتاب یافت. برای مثال در لبنان یا عراق، جایی که شیعیان در برابر حکومت‌های سنی احساس حاشیه‌نشینی می‌کردند، انقلاب ایران الهام‌بخش برخی جنبش‌ها شد. در افغانستان نیز در مناطقی مانند هرات چنین تأثیری دیده شد. در نتیجه، به‌جای یک انقلاب جهانی اسلامی، شبکه‌ای محدود از گروه‌ها و جنبش‌های شیعی شکل گرفت که ایران از آن‌ها حمایت می‌کرد. این شبکه در واقع نوعی ابزار دفاعی برای ایران نیز بود. در صورت حمله‌ی اسرائیل یا تهدیدهای دیگر، این گروه‌ها می‌توانستند به‌عنوان خطوط مقدم دفاعی عمل کنند. با این وجود در برخی تحلیل‌ها این شبکه‌ی منطقه‌ای به‌شدت اغراق‌آمیز توصیف شده است. گاهی ادعا می‌شود ایران از طریق این نیروهای «نیابتی» در پی بازسازی امپراتوری‌های تاریخی خود است. در حالی که واقعیت بسیار پیچیده‌تر و محدودتر از این تصویر است. در واقع این شبکه‌ها بیشتر نوعی جایگزین ضعیف برای قدرت نظامی مستقیم بودند. ایران ارتشی بزرگ برای مداخله‌ی مستقیم در منطقه نداشت، بنابراین از گروه‌های همسو استفاده می‌کرد. اسرائیل نیز تا حدی از این واقعیت آگاه بود. برای مثال حضور گروه‌های شیعه در عراق پس از سقوط صدام حسین لزوماً تهدیدی جدی برای اسرائیل محسوب نمی‌شد. یکی از متحدان مهم ایران در منطقه نیز دولت بشار اسد در سوریه بود. با این‌حال، اسد خود یک اسلام‌گرا نبود؛ او بیشتر یک ملی‌گرای عرب سکولار بود. همکاری ایران و سوریه بیشتر جنبه‌ی سیاسی و راهبردی داشت تا ایدئولوژیک. بنابراین سیاست منطقه‌ای ایران را می‌توان ترکیبی از عمل‌گرایی و فرصت‌طلبی دانست، نه اجرای یک طرح بزرگ و منسجم برای سلطه بر خاورمیانه.

یکی از مواردی که گاه به‌عنوان همکاری میان ایران و یک گروه سنی مطرح می‌شود، رابطه با حماس است. با این‌حال، این رابطه نیز پیچیده و محدود بوده است. میان حماس و ایران اختلاف‌های مهمی وجود داشت، به‌ویژه درباره‌ی جنگ داخلی سوریه. حماس از مخالفان بشار اسد حمایت می‌کرد، در حالی که ایران از دولت سوریه پشتیبانی می‌کرد. احتمالاً ایران کمک‌های مالی

محدودی به حماس ارائه داده است، اما کشورهای دیگری مانند قطر نیز چنین کمک‌هایی کردند. روابط ایران با فلسطینی‌ها به‌طور کلی پیچیده است. ایران از نظر سیاسی و تبلیغاتی از آرمان فلسطین حمایت می‌کند و از حزب‌الله لبنان نیز پشتیبانی کرده است، اما در عین حال تلاش کرده از درگیری مستقیم با اسرائیل پرهیز کند. قاسم سلیمانی، فرمانده نیروی قدس سپاه، در چارچوب همین سیاست عمل می‌کرد. او بر اساس توصیه‌های رهبر ایران تلاش می‌کرد تا حد امکان از رویارویی مستقیم با اسرائیل و ایالات متحده جلوگیری کند. به‌طور نمونه در عراق و لبنان نیز در برخی موارد تلاش کرد تا تنش‌ها را کاهش دهد.

ترور سلیمانی این وضعیت را تغییر داد و یکی از موانع مهم در برابر تشدید تنش‌ها از میان رفت. تا پیش از آن، ایران در بسیاری از موارد با احتیاط عمل می‌کرد و از درگیری مستقیم با اسرائیل اجتناب داشت. اما در سال‌های اخیر این وضعیت تا حدی تغییر کرده است.

تحریریه: یکی از پرسش‌های مهم درباره‌ی جمهوری اسلامی این است که آیا در میان مسنولان یا نهادهای حکومتی ایران نشانه‌ای از تردید یا نگرانی نسبت به همکاری‌های مقطعی با ایالات متحده در برخی مقاطع تاریخی دیده شده است یا نه. به‌طور نمونه در جریان حمله‌ی آمریکا به افغانستان و عراق، آیا در داخل ساختار قدرت ایران مخالفتی با این همکاری‌ها وجود داشت؟

در واقع هر دو رژیم - هم طالبان در افغانستان و هم حکومت صدام حسین در عراق - برای جمهوری اسلامی دشمن محسوب می‌شدند. ایران حتی در آستانه‌ی جنگ با طالبان قرار گرفته بود و نیروهای نظامی خود را در مرزها بسیج کرده بود. بنابراین هنگامی که ایالات متحده به افغانستان حمله کرد، از دیدگاه بسیاری از رهبران ایران این اقدام به معنای حذف یک دشمن بود. به‌همین دلیل در آن مقطع مخالفت جدی با همکاری غیرمستقیم با آمریکا دیده نمی‌شد.

در مورد عراق نیز وضعیت مشابه‌ای وجود داشت. صدام حسین برای ایران دشمنی قدیمی به شمار می‌رفت، بنابراین سقوط حکومت او برای تهران اتفاقی منفی تلقی نمی‌شد. با این حال یکی از مواردی که همکاری ایران و آمریکا را به مسئله‌ای جنجالی تبدیل کرد، ماجرای «ایران-کنترا» (معامله‌ی مخفیانه‌ی تسلیحاتی آمریکا با ایران) در سال‌های ۱۹۸۰ بود. در آن زمان دولت رونالد ریگان به‌طور مخفیانه به ایران سلاح می‌فروخت و از درآمد حاصل از آن برای تأمین مالی عملیات ضدشورش در نیکاراگوئه استفاده می‌کرد. این معاملات از طریق واسطه‌هایی از جمله اسرائیل انجام می‌شد.

افشای این ماجرا زمانی رخ داد که یکی از افراد نزدیک به دفتر آیت‌الله منتظری اطلاعات مربوط به آن را به یک روزنامه‌ی لبنانی منتقل کرد. این افشاگری به سرعت به یک رسوایی بزرگ بین‌المللی تبدیل شد. فردی که این اطلاعات را فاش کرده بود بازداشت و اعدام شد، حتی با وجود این‌که در دفتر جانشین تعیین‌شده‌ی خمینی کار می‌کرد. البته در جریان محاکمه‌ی او هرگز گفته نشد که جرم واقعی‌اش مخالفت با معامله‌ی تسلیحاتی با آمریکا و اسرائیل بوده است. در آن زمان نیز مخالفت جدی از سوی سپاه پاسداران با این معاملات دیده نشد. این ماجرا نشان می‌داد که در نظام سیاسی ایران خطوط قرمزی وجود دارد که عبور از آن‌ها می‌تواند پیامدهای بسیار سنگینی داشته باشد.

تحریریه: یکی از نکاتی که در تحلیل‌های مربوط به جمهوری اسلامی مطرح می‌شود این است که دوام این نظام تا حد زیادی به سیاست‌های اجتماعی و اقتصادی آن مربوط بوده است. در سال‌های نخست پس از انقلاب، حکومت توانست نوعی دولت رفاه نسبتاً گسترده ایجاد کند. چه عواملی باعث شکل‌گیری چنین ساختاری شد؟

آبراهامیان: یکی از عوامل مهم درآمدهای نفتی ایران بود. برخلاف بسیاری از انقلاب‌های دیگر، دولت ایران مجبور نبود برای تأمین منابع مالی خود به استخراج شدید سرمایه از روستاها یا فشار بر کشاورزان متوسل شود. درآمدهای نفتی امکان تأمین هزینه‌های برنامه‌های اجتماعی را فراهم می‌کرد. در سه دهه‌ی نخست پس از انقلاب، جمهوری اسلامی در گسترش خدمات اجتماعی، آموزش و توسعه‌ی مناطق روستایی تا حدی موفق بود. این سیاست‌ها نقش مهمی در تثبیت حکومت داشتند. تا زمانی وجود درآمدهای نفتی، تأمین مالی این برنامه‌ها نسبتاً آسان بود. اما از سال‌های ۲۰۱۰ به بعد، با تشدید تحریم‌های اقتصادی منابع مالی دولت به شدت کاهش یافت. در نتیجه بسیاری از این برنامه‌های اجتماعی با مشکل روبه‌رو شدند و سیاست‌های ریاضت اقتصادی تا حدی جایگزین آن‌ها شد. در دو دهه‌ی اخیر تحولات اجتماعی نیز نتایج پیچیده‌ای به همراه داشته است. حکومت سرمایه‌گذاری قابل توجهی در گسترش آموزش عالی انجام داد و تعداد دانشگاه‌ها و دانشجویان به‌طور چشمگیری افزایش یافت. اما این روند پیامدهای پیش‌بینی‌نشده‌ای نیز داشت.

وقتی تعداد زیادی پزشک، مهندس و متخصص تربیت می‌شوند اما اقتصاد کشور توان ایجاد شغل برای آن‌ها را ندارد، نتیجه افزایش نارضایتی اجتماعی است. بسیاری از کسانی که در گذشته از دستاوردهای انقلاب بهره‌مند شده بودند، اکنون با چشم‌اندازهای اقتصادی محدود مواجه‌اند. یکی از پیامدهای این وضعیت افزایش مهاجرت از ایران بوده است. در دهه‌های اخیر موج بزرگی از مهاجرت متخصصان و تحصیل‌کردگان شکل گرفته و جمعیت ایرانیان خارج از کشور به شدت افزایش یافته است. از سوی دیگر، کاهش منابع مالی دولت باعث شده حکومت نتواند همان سطح از حمایت اجتماعی گذشته را حفظ کند. در چنین شرایطی دولت ناچار شده برای تأمین هزینه‌های خود به چاپ پول متوسل شود که نتیجه‌ی آن افزایش تورم بوده است. تحریم‌های اقتصادی نیز ساختار اقتصادی کشور را تغییر داده‌اند. در بسیاری از موارد این تحریم‌ها به شکل‌گیری شبکه‌های غیررسمی اقتصادی و نوعی «اقتصاد سایه» منجر شده‌اند. افرادی که به ساختار قدرت نزدیک هستند از برخی فرصت‌های اقتصادی بهره‌مند می‌شوند و این امتیازها را به اطرافیان خود نیز منتقل می‌کنند.

اگر بخواهیم روند تحریم‌های اعمال‌شده علیه ایران را در طول زمان بررسی کنیم، باید به آغاز سال‌های ۱۹۸۰ بازگردیم. نخستین تحریم‌های گسترده‌ی ایالات متحده در سال ۱۹۸۰ و در پی بحران گروگان‌گیری در سفارت آمریکا در تهران اعمال شد. از آن زمان تاکنون این تحریم‌ها با شدت‌های متفاوت ادامه داشته‌اند؛ گاه در اوج بوده‌اند و گاه تا حدی کاهش یافته‌اند. در سال‌های ۱۹۹۰، در دوره‌ی ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی، تلاش‌هایی برای بهبود روابط اقتصادی با غرب صورت گرفت. در آن زمان دولت ایران در تلاش بود شرکت‌های نفتی آمریکایی را به سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران تشویق کند و قراردادهای

جذابی به آن‌ها پیشنهاد می‌داد. این سیاست نشان‌دهنده‌ی نوعی عمل‌گرایی در میان بخشی از رهبران جمهوری اسلامی بود. با این‌حال دولت بیل کلینتون مانع اجرای این قراردادها شد. احتمالاً فشارهای سیاسی اسرائیل نیز در این تصمیم بی‌تأثیر نبود، زیرا این قراردادها از نظر اقتصادی می‌توانستند برای شرکت‌های آمریکایی سودآور باشند. در سال‌های بعد، به‌ویژه پس از حملات یازدهم سپتامبر، ایالات متحده زیرساخت‌های جدیدی برای اعمال تحریم‌های مالی ایجاد کرد. در دوران ریاست‌جمهوری جورج بوش پسر، این ابزارها برای فشار بر ایران به کار گرفته شدند. واشینگتن تلاش کرد شورای امنیت سازمان ملل را متقاعد کند که در صورت ادامه‌ی برنامه‌ی غنی‌سازی اورانیوم، تحریم‌هایی علیه ایران اعمال کند. در نتیجه مجموعه‌ای از تحریم‌های بین‌المللی تصویب شد که شامل مسدود شدن دارایی‌ها و محدودیت‌های گسترده در زمینه‌ی انتقال فناوری بود. علاوه بر این، نظام بانکی ایران نیز تحت نظارت و محدودیت‌های شدیدتری قرار گرفت. در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ مرحله‌ی تازه‌ای از فشار اقتصادی آغاز شد. دولت باراک اوباما با تلاش‌های دیپلماتیک گسترده توانست مجموعه‌ی سخت‌تری از تحریم‌ها را به تصویب برساند. یکی از مهم‌ترین اقدامات در این دوره قطع دسترسی بانک‌های ایران به سیستم بین‌المللی انتقال مالی (سوئیفت) بود. این اقدام ضربه‌ی شدیدی به اقتصاد ایران وارد کرد و زمینه را برای مذاکرات هسته‌ای فراهم ساخت. در نهایت توافق هسته‌ای سال ۲۰۱۵ - برجام - شکل گرفت. بر اساس این توافق، ایران پذیرفت محدودیت‌های گسترده‌ای بر برنامه‌ی هسته‌ای خود اعمال کند و در مقابل، بخشی از تحریم‌ها لغو شود. در آغاز سال ۲۰۱۶ پس از آن‌که آژانس بین‌المللی انرژی اتمی اجرای تعهدات ایران را تأیید کرد، برخی از تحریم‌ها کاهش یافتند و صادرات نفت ایران تا حدی افزایش پیدا کرد. با این‌حال حتی در آن زمان نیز بسیاری از بانک‌ها و شرکت‌های بزرگ بین‌المللی نسبت به همکاری اقتصادی با ایران محتاط بودند، زیرا نگران بودند که دوباره هدف تحریم‌های آمریکا قرار گیرند. شدیدترین ضربه اقتصادی در سال ۲۰۱۸ وارد شد، زمانی که دونالد ترامپ از توافق هسته‌ای خارج شد و تحریم‌های گسترده‌تری را علیه ایران اعمال کرد. کشورهای اروپایی - بریتانیا، فرانسه و آلمان - در ابتدا با این تصمیم مخالفت کردند و حتی پیشنهادهایی برای ایجاد سازوکارهای مالی مستقل از دلار مطرح شد. اما در عمل بسیاری از شرکت‌های اروپایی نیز به دلیل نگرانی از تحریم‌های ثانویه آمریکا همکاری اقتصادی با ایران را متوقف کردند. در نتیجه اقتصاد ایران بار دیگر با بحران شدیدی روبه‌رو شد.

در بحث‌های مربوط به برنامه‌ی هسته‌ای ایران، اغلب این نکته نادیده گرفته می‌شود که توافق برجام از نظر فنی توافقی بسیار دقیق و سخت‌گیرانه بود. این توافق محدودیت‌های مشخصی برای میزان اورانیوم غنی‌شده، تعداد سانتریفیوژها و سطح فعالیت‌های هسته‌ای ایران تعیین می‌کرد. همچنین نظارت‌های گسترده‌ای از سوی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی بر این برنامه اعمال می‌شد. در نتیجه در چارچوب برجام عملاً امکان ساخت سلاح هسته‌ای برای ایران وجود نداشت. برخی تحلیلگران این پرسش را مطرح کرده‌اند که آیا ایران در صورت دستیابی به توانایی هسته‌ای در موقعیت امن‌تری قرار نمی‌گرفت. در خاورمیانه تنها کشوری که به‌طور رسمی سلاح هسته‌ای دارد، اسرائیل است، و این موضوع در بسیاری از بحث‌ها کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. با این‌حال از دیدگاه دولت ایران سیاست رسمی همواره این بوده است که به دنبال سلاح هسته‌ای نیست. مقامات ایرانی بارها اعلام

کرده‌اند که هدف آن‌ها استفاده‌ی صلح‌آمیز از فناوری هسته‌ای است. در مقطعی کوتاه در اوایل سال‌های ۲۰۰۰، زمانی که برخی مقامات آمریکایی ادعا می‌کردند عراق ممکن است به دنبال ساخت سلاح هسته‌ای باشد، ایران نیز تحقیقات محدودی در این زمینه آغاز کرد. اما پس از سقوط صدام حسین و روشن شدن این مسئله که عراق برنامه‌ی هسته‌ای فعالی ندارد، این تحقیقات نیز متوقف شد. از دیدگاه رهبران ایران، دستیابی به فناوری هسته‌ای بیشتر به مسئله‌ی پرستیژ ملی مربوط می‌شود. بسیاری از آن‌ها معتقدند کشوری که می‌خواهد قدرتی مهم در نظام بین‌المللی باشد باید دانش و فناوری هسته‌ای را در اختیار داشته باشد. این دیدگاه البته مورد انتقاد برخی تحلیلگران قرار گرفته است، زیرا ایران منابع انرژی فراوانی از جمله نفت، گاز و انرژی خورشیدی دارد و از نظر اقتصادی الزام چندانی برای توسعه‌ی انرژی هسته‌ای ندارد. با این حال، در نگاه بسیاری از سیاستمداران ایرانی، داشتن فناوری هسته‌ای نشانه‌ای از استقلال و پیشرفت ملی محسوب می‌شود. تحریم‌های اقتصادی تأثیر عمیقی بر ساختار اجتماعی ایران گذاشته‌اند. یکی از گروه‌هایی که بیشترین آسیب را دیده، طبقه‌ی متوسط حقوق‌بگیر است؛ به‌ویژه کسانی که در بخش دولتی یا اداری کار می‌کنند. این گروه‌ها که در گذشته اغلب از حامیان نسبی حکومت محسوب می‌شدند، در سال‌های اخیر با فشار اقتصادی شدیدی روبه‌رو شده‌اند. در پنج سال گذشته وضعیت اقتصادی بسیاری از این افراد به شدت تضعیف شده است. در عین حال اقشار فقیر جامعه نیز با شرایطی نزدیک به فقر شدید یا حتی فقر مطلق مواجه شده‌اند. تحریم‌ها همچنین پیامدهای دیگری نیز داشته‌اند. برای مثال در دوران همه‌گیری کرونا ایران با دشواری‌های زیادی برای دسترسی به تجهیزات پزشکی و واکسن مواجه شد. برخی معتقدند محدودیت‌های اقتصادی ناشی از تحریم‌ها موجب شد ایران نتواند به‌موقع از منابع پزشکی اروپا استفاده کند و در نتیجه به واکسن‌هایی متکی شود که احتمالاً از نظر کیفیت با نمونه‌های غربی قابل مقایسه نبودند. با این حال، برخلاف شرایط سال‌های ۱۳۵۷ و ۱۳۵۸، هنوز شاهد اعتصاب‌های گسترده در میان کارمندان دولت یا کارکنان بخش عمومی نیستیم. در انقلاب ۱۹۷۹ اعتصاب‌های کارکنان اداری و کارمندان دولت نقش مهمی در سقوط حکومت شاه داشتند. این پرسش مطرح است که آیا در آینده چنین اعتصاب‌هایی ممکن است رخ دهد یا نه. در حال حاضر نشانه‌های ناراضی‌های اقتصادی گسترده وجود دارد، اما هنوز به شکل اعتصاب‌های گسترده‌ی سازمان‌یافته بروز نکرده است.

با وجود همه‌ی این مشکلات، حکومت همچنان پایگاه اجتماعی مشخصی دارد. البته این پایگاه نسبت به گذشته کوچکتر شده است، اما همچنان وجود دارد. از نظر اجتماعی می‌توان گفت جمهوری اسلامی تا حد زیادی بر طبقه‌ی خرده‌بورژوازی یا طبقه‌ی متوسط پایین تکیه دارد. این گروه‌ها در بخش‌های شهری و روستایی حضور دارند و بسیاری از نیروهای سپاه پاسداران نیز از همین طبقات اجتماعی می‌آیند. بسیاری از نیروهای ایدئولوژیک نظام، یعنی کسانی که حاضرند در صورت لزوم از خشونت برای دفاع از حکومت استفاده کنند، از خانواده‌های طبقه‌ی متوسط پایین یا خرده‌بورژوازی برخاسته‌اند. تا زمانی که این پایگاه اجتماعی وجود داشته باشد، می‌توان انتظار داشت که حکومت همچنان از ثبات نسبی برخوردار باشد. رهبران جمهوری اسلامی نیز نشان داده‌اند که در صورت احساس خطر جدی، از استفاده از خشونت گسترده برای حفظ قدرت ابایی ندارند.

در سال‌های اخیر بحران اقتصادی و تنش‌های ژئوپلیتیک به‌طور فزاینده‌ای با یکدیگر در هم تنیده شده‌اند. در نتیجه فضای سیاسی کشور نیز بیش از پیش امنیتی شده است. حکومت در چنین شرایطی گرایش بیشتری به تبدیل شدن به نوعی «دولت پادگانی» پیدا می‌کند؛ دولتی که در آن اولویت اصلی حفظ امنیت و بقای نظام است. در زبان فارسی اصطلاحی وجود دارد که می‌گوید «یا با ما هستی یا بر علیه ما». در طول سه دهه‌ی گذشته این «ما» به‌تدریج محدودتر شده است. به بیان دیگر دایره‌ی کسانی که حکومت آن‌ها را قابل اعتماد می‌داند کوچکتر و کوچکتر شده است. اگر به وضعیت باورهای مذهبی در جامعه‌ی ایران نگاه کنیم، به‌نظر می‌رسد نفوذ ایدئولوژی مذهبی نسبت به سال‌های ۱۹۸۰ کاهش یافته است. هنگامی که دین تا این اندازه با سیاست و قدرت دولتی در هم می‌آمیزد، بسیاری از مردم به تدریج نسبت به آن واکنش منفی نشان می‌دهند. در سال‌های انقلاب ۱۹۷۹، زبان غالب در فضای سیاسی ایران زبان مذهبی بود. بسیاری از مردم تصور می‌کردند اسلام پاسخ بسیاری از مشکلات اجتماعی و سیاسی است. اما در سال‌های اخیر گفتمان اعتراض‌ها تغییر کرده است.

امروزه بسیاری از شعارها و مطالبات سیاسی بر مفاهیمی مانند آزادی فردی، برابری، حقوق زنان و حقوق شهروندی تأکید دارند. این گفتمان بیشتر به سنت‌های فکری مدرن و حتی اندیشه‌های عصر روشنگری شباهت دارد تا زبان مذهبی دهه‌های گذشته. با این‌حال در برخی از اعتراض‌های اخیر نوعی نوستالژی نسبت به نظام سلطنتی نیز مشاهده شده است. برای مثال برخی شعارها به دوران پهلوی اشاره می‌کنند. این روند برای بسیاری از تحلیلگران نگران‌کننده است، زیرا می‌تواند نشان‌دهنده‌ی نوعی سرخوردگی عمیق از وضعیت کنونی باشد. در عین‌حال همچنان می‌توان گفت که خواست اصلی بسیاری از مردم ایجاد حکومتی است که به حقوق فردی و آزادی‌های مدنی احترام بگذارد. امروزه جمعیت قابل توجهی از ایرانیان در خارج از کشور زندگی می‌کنند. برخی برآوردها نشان می‌دهد تعداد ایرانیان مهاجر ممکن است به چند میلیون نفر برسد و بخش بزرگی از آن‌ها در ایالات متحده، اروپا و کشورهای دیگر پراکنده‌اند. برای مثال در ایالت کالیفرنیا صدها هزار ایرانی زندگی می‌کنند. این جامعه‌ی مهاجر بسیار متنوع است و از نظر اجتماعی و سیاسی یکدست نیست. در میان آن‌ها گروه‌های مختلفی وجود دارند: برخی از خانواده‌های ثروتمند و وابسته به رژیم قبلی هستند، برخی دیگر از طبقات متوسط و حرفه‌ای مانند پزشکان، مهندسان و دانشگاهیان تشکیل شده‌اند، و گروه‌هایی نیز به دلایل سیاسی یا مذهبی کشور را ترک کرده‌اند.

به‌همین دلیل دشوار است که از «جامعه‌ی ایرانیان خارج از کشور» (دیاسپورای ایرانی) به‌عنوان یک نیروی سیاسی واحد یاد کنیم. اختلاف‌های سیاسی، قومی و اجتماعی میان این گروه‌ها بسیار زیاد است. نسل نخست مهاجران که بلافاصله پس از انقلاب ایران را ترک کردند، اغلب شباهت‌هایی با مهاجران روسی پس از انقلاب ۱۹۱۷ داشتند. بسیاری از آن‌ها اموال خود را از دست داده بودند یا برخی از اعضای خانواده‌شان در جریان انقلاب یا سال‌های پس از آن کشته شده بودند. بنابراین طبیعی بود که احساسات شدیدی علیه حکومت جدید داشته باشند.

در میان این گروه‌ها گرایش‌های سلطنت‌طلبانه نیز وجود داشت. بسیاری از آن‌ها به دوران حکومت شاه با نوعی نوستالژی نگاه می‌کردند. نسل دوم مهاجران، یعنی فرزندان کسانی که پس از انقلاب مهاجرت کردند، گاه تصویری حتی ایده‌آل‌تر از دوران پهلوی دارند. در سال‌های اخیر رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور نیز نقش مهمی در شکل دادن به این تصویر ایفا کرده‌اند. برخی از این برنامه‌ها تصویری بسیار مثبت از ایران دوران شاه ارائه می‌دهند؛ گویی آن دوران جامعه‌ای مدرن، آرام و مرفه بوده که تنها به دلیل توطئه‌های خارجی از میان رفته است. در این روایت‌ها حتی سازمان امنیت رژیم شاه - ساواک - گاه به شکلی نسبتاً مثبت تصویر می‌شود. اگر کسی با تاریخ آن دوره آشنایی نداشته باشد، ممکن است تصور کند ایران پیش از انقلاب کشوری کاملاً آرام و پیشرفته بوده است. در سال‌های اخیر نفوذ سیاسی جریان‌های سلطنت‌طلب در میان بخشی از اپوزیسیون خارج از کشور افزایش یافته است. در گذشته سازمان مجاهدین خلق یکی از فعال‌ترین گروه‌های اپوزیسیون در خارج از کشور بود و خود را نیروی اصلی برای تغییر حکومت معرفی می‌کرد. اما به مرور زمان نقش این سازمان کاهش یافته است. در مقابل، جریان‌های سلطنت‌طلب به‌ویژه در فضای رسانه‌ای و شبکه‌های اجتماعی حضور پررنگ‌تری پیدا کرده‌اند. برخی از رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور که بودجه‌های قابل توجهی در اختیار دارند، به گسترش این دیدگاه کمک کرده‌اند. این رسانه‌ها تأثیر قابل توجهی بر افکار عمومی داخل ایران نیز دارند، زیرا بسیاری از مردم به رسانه‌های داخلی اعتماد ندارند و اخبار را از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای یا اینترنتی دنبال می‌کنند. در این میان منابع مالی برخی از این رسانه‌ها نیز موضوع بحث بوده است. در مقاطع مختلف گفته شده که بخشی از این منابع ممکن است از سوی دولت‌هایی مانند عربستان سعودی یا حتی اسرائیل تأمین شده باشد. در سال‌های اخیر نیز برخی تحلیلگران معتقدند دولت ایالات متحده ممکن است در تأمین مالی برخی از این رسانه‌ها نقش داشته باشد. در روایت‌هایی که از طریق این رسانه‌ها ارائه می‌شود، اغلب بر نارضایتی‌های داخلی تأکید می‌شود، اما نقش تحریم‌های اقتصادی در بحران اقتصادی ایران کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. برای مثال مشکلاتی مانند کمبود آب یا بحران‌های زیست‌محیطی اغلب تنها به فساد یا سوءمدیریت نسبت داده می‌شوند، در حالی که عواملی مانند تغییرات اقلیمی نیز نقش مهمی دارند.

در داخل ایران نیز گرایش‌هایی به حمایت از بازگشت سلطنت دیده شده است، اما هنوز نمی‌توان گفت این گرایش‌ها در جامعه بسیار گسترده‌اند. در واقع آنچه بیش از هر چیز در سال‌های اخیر گسترش یافته، احساس بن‌بست سیاسی است. در گذشته بسیاری از مردم تصور می‌کردند می‌توان از طریق اصلاحات تدریجی در داخل نظام تغییراتی ایجاد کرد. اما برای نسل جوانی که در پانزده سال گذشته با فضای سیاسی بسته‌تر و بحران اقتصادی عمیق‌تر مواجه بوده است، به این روند امید کمتری دارد. در چنین شرایطی برخی افراد ممکن است به گزینه‌های مختلف، حتی گزینه‌هایی که پیش‌تر برایشان قابل قبول نبود، فکر کنند. برای مثال برخی از فعالان سیاسی که در گذشته گرایش‌های چپ داشتند، اکنون به جریان‌های سلطنت‌طلب نزدیک شده‌اند. این تغییرات بیشتر نشان‌دهنده‌ی میزان ناامیدی و سرخوردگی سیاسی در جامعه است. با این حال احتمال دارد تغییرات سیاسی در ایران به

شکل یک گذار آرام و منظم رخ ندهد. برخی تحلیلگران معتقدند سناریوی فروپاشی ساختار دولت نیز ممکن است مطرح شود؛ سناریویی که می‌تواند پیامدهای بسیار خطرناکی برای کشور داشته باشد.

یکی از موضوعاتی که در بحث‌های مربوط به آینده‌ی ایران مطرح می‌شود، مسئله‌ی اقلیت‌های قومی و احتمال بروز جنبش‌های جدایی‌طلبانه است. برخی تحلیلگران معتقدند در صورت تضعیف شدید دولت مرکزی، ممکن است برخی مناطق کشور با تنش‌های قومی و حتی تلاش برای جدایی مواجه شوند. در میان این گروه‌ها معمولاً از بلوچ‌ها، کردها و عرب‌ها نام برده می‌شود. این مناطق در طول سال‌های گذشته گاه شاهد تنش‌های سیاسی و امنیتی بوده‌اند. با این حال، در درازمدت شاید مهم‌ترین مسئله مربوط به جمعیت آذری‌تبار ایران باشد. آذری‌ها بخش قابل توجهی از جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و در ساختار سیاسی و اقتصادی ایران نیز حضور گسترده‌ای دارند. بسیاری از چهره‌های برجسته‌ی سیاسی ایران، از جمله برخی رهبران جمهوری اسلامی، خود ریشه‌ی آذری دارند. از نظر رسمی نمی‌توان گفت تبعیض سیستماتیک گسترده‌ای علیه آذری‌ها وجود دارد. با این حال در زندگی روزمره و در برخی جنبه‌های فرهنگی تفاوت‌هایی میان هویت فارسی و آذری وجود دارد. آذری‌ها نیز نسبت به برخی شوخی‌های قومی یا اشارات فرهنگی حساسیت نشان می‌دهند. در شرایط عادی چنین تفاوت‌هایی لزوماً به بحران سیاسی منجر نمی‌شوند. اما تاریخ نشان داده است که اگر یک کشور دچار بی‌ثباتی شدید شود، شکاف‌های قومی می‌توانند به سرعت تشدید شوند.

برای مثال در سال‌های ۱۹۶۰ بسیاری از مردم یوگسلاوی معتقد بودند اختلافات قومی میان صرب‌ها و کروات‌ها چندان جدی نیست. اما پس از فروپاشی دولت مرکزی، همین اختلافات به سرعت به درگیری‌های خشونت‌آمیز تبدیل شد. در مورد ایران نیز برخی تحلیلگران نگران‌اند که قدرت‌های خارجی ممکن است از چنین شکاف‌هایی برای فشار سیاسی یا بی‌ثبات کردن کشور استفاده کنند. در دو دهه‌ی اخیر گزارش‌هایی درباره‌ی توجه اسرائیل به مسئله‌ی هویت آذری در منطقه منتشر شده است. در جمهوری آذربایجان نیز برخی محافل سیاسی ایده‌ی اتحاد آذری‌های ایران و جمهوری آذربایجان را مطرح کرده‌اند. چنین دیدگاهی در باکو طرفدارانی دارد، زیرا برخی جریان‌های ملی‌گرا در آن کشور رؤیای گسترش مرزهای خود را مطرح می‌کنند.

اگر چنین روندهایی تشدید شوند، پیامدهای آن می‌تواند برای کشورهای منطقه نیز بسیار جدی باشد. برای مثال ارمنستان در چنین سناریویی با خطرات بزرگی روبرو خواهد شد. اما بیشترین آسیب را خود ایران خواهد دید. جمعیت آذری در ایران تنها در مناطق شمال غربی کشور زندگی نمی‌کند؛ بلکه در بسیاری از شهرهای بزرگ و مناطق دیگر نیز حضور دارد. بنابراین هرگونه تنش قومی می‌تواند پیامدهای بسیار گسترده‌ای داشته باشد.

در مورد کردهای ایران نیز مسئله‌ی قومی از زمان انقلاب ۱۹۷۹ یکی از حساس‌ترین مسائل سیاسی بوده است. در سال‌های نخست پس از انقلاب شورش‌هایی در مناطق کردنشین رخ داد و برخی گروه‌های مخالف حکومت به این مناطق رفتند تا از

جنبش‌های کرد حمایت کنند. این شورش‌ها در نهایت سرکوب شد و بسیاری از گروه‌های کرد به مناطق مرزی یا خارج از کشور منتقل شدند. با این حال، خاطره‌ی آن درگیری‌ها هنوز در حافظه‌ی سیاسی جامعه باقی مانده است. در سال‌های اخیر نیز برخی اعتراض‌های اجتماعی در مناطق کردنشین شدت بیشتری داشته‌اند. برای مثال در جریان اعتراض‌های «زن، زندگی، آزادی» برخی از بزرگترین تجمعات در شهرهای کردنشین برگزار شد.

اگر در آینده تنش‌های داخلی یا مداخله‌های خارجی افزایش یابد، ممکن است برخی از این مناطق بار دیگر به کانون درگیری تبدیل شوند. یکی از نگرانی‌های جدی این است که در صورت تشدید بحران سیاسی، ورود گسترده‌ی سلاح به داخل کشور می‌تواند شرایط را به سمت جنگ داخلی سوق دهد. در تجربه‌ی سوریه نیز در ابتدا اعتراض‌ها مسالمت‌آمیز بودند، اما با ورود سلاح‌های خارجی به سرعت به یک جنگ داخلی گسترده تبدیل شدند. در ایران نیز در برخی مناطق روستایی یا مرزی مردم به سلاح‌ها دسترسی دارند، اما به‌طور کلی جامعه‌ی شهری ایران جامعه‌ای مسلح نیست. اگر ناگهان حجم زیادی از سلاح وارد شهرها شود، این می‌تواند نشانه‌ی آغاز یک درگیری داخلی باشد. در چنین شرایطی خطر تبدیل شدن اعتراض‌های سیاسی به جنگ داخلی افزایش می‌یابد.

در نهایت باید گفت وضعیت کنونی بسیار پیچیده است. از یک سو نارضایتی‌های اجتماعی و اقتصادی گسترده وجود دارد. از سوی دیگر، ساختار قدرت همچنان از پایگاه اجتماعی مشخصی برخوردار است و توانایی استفاده از ابزارهای سرکوب را دارد. در سطح بین‌المللی نیز رقابت‌های ژئوپلیتیک میان قدرت‌های بزرگ، به‌ویژه ایالات متحده و اسرائیل، نقش مهمی در تعیین مسیر آینده‌ی ایران ایفا می‌کند. به‌همین دلیل پیش‌بینی آینده‌ی ایران بسیار دشوار است. برخی ممکن است به تغییرات سیاسی امیدوار باشند، اما سناریوهای خطرناک‌تری نیز وجود دارند؛ از جمله بی‌ثباتی شدید یا حتی فروپاشی ساختار دولت.

منبع: <https://newleftreview.org/issues/ii157/articles/ervand-abrahamian-iran-under-fire>